

تُرکِ سنِ سنِ گویِ من

(بررسی بازتاب زبان و فرهنگ ترکی در دیوان خاقانی شروانی)

یوسف اصغری بایقوت^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جیرفت

چکیده

شکی در این نیست که بخشی از بن‌مایه‌های صور خیال شاعران و نویسندگان، تحت تأثیر محیط و قلمرو جغرافیایی آن‌ها شکل می‌گیرد و به نوعی در آثار ادبی آن‌ها انعکاس و بازتاب می‌یابد. این تأثیرپذیری در نویسندگان و شاعران با توجه به روحیه لطیف و حساسی که دارند، بیشتر از دیگران بوده است. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی پاسخ بدین سؤال است که آیا خاقانی شروانی نیز از زبان و فرهنگ محیط زندگی خود، آذربایجان، تأثیر و تأثر پذیرفته است؟ سرزمینی که خاقانی در آن رشد و زندگی کرده است، علاوه بر وجود اقوام تُرک در آن، خود نیز تحت حکومت فرمانروایان تُرک اداره می‌شده است. پژوهش نشان می‌دهد که زبان ترکی و محیط فرهنگ آذربایجان به انحای مختلف در آثار خاقانی بازتاب یافته است؛ علاوه بر حضور مستقیم تعداد بی‌شماری از لغات ترکی، تمثیلات و کنایات ترجمه‌شده از ترکی، باورها و اعتقادات مردمی و محیط آذربایجان در آثار شاعر تأثیر جدی نهاده و مبنای خلق بسیاری از مضامین و تصاویر شعری وی شده است تا حدی که بدون توجه بدین امر، بخشی از ظرایف و مفاهیم ابیات دیوان خاقانی به درستی قابل درک و تبیین نیست.

کلیدواژه‌ها: خاقانی شروانی، دیوان خاقانی شروانی، آذربایجان، فرهنگ و زبان ترکی، تأثیرپذیری.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۲

^۱E-mail: yousofa1539@yahoo.com

ارجاع به این مقاله: اصغری بایقوت، یوسف. (۱۳۹۸). تُرکِ سنِ سنِ گویِ من (بررسی بازتاب زبان و فرهنگ ترکی در دیوان خاقانی). *زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)*, 72(240), 1-21. doi: 10.22034/perlit.2020.10288

مقدمه

از عوامل مهمی که آثار یک نویسنده و شاعر را از دیگر نویسندگان و شاعران متمایز و متفاوت نشان می‌دهد، علاوه بر سبک خاص فردی، دو زبانگی بودن و یا محیط جغرافیایی خاصی است که نویسنده یا شاعر در آن زندگانی کرده است. بخشی از صور خیال و بن‌مایه‌های شاعران و نویسندگان از ناحیه زبان و محیط، در اشعار و آثارشان ظهور پیدا می‌کند و از این لحاظ در مورد هر شاعر و نویسنده‌ای تحقیق علی‌حده‌ای لازم است تا مشخص شود «عناصر طبیعت که مواد سازنده بعضی از این خیال‌ها هستند، تا چه اندازه از قلمرو جغرافیایی و محیط زیست شاعر مایه گرفته و چه مقدار از رهگذر سنت داخل شعر او شده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۴۸).

خاقانی در محیط آذربایجان^۱ زندگی کرده است؛ در آذربایجان آن روزگار، مردم به زبان‌ها و گویش‌های گوناگونی از جمله به ترکی سخن می‌گفته‌اند؛ منطقه اران، مسقط‌الرأس خاقانی، به سبب «موقعیت جغرافیایی، و دوری از مراکز فرهنگی ایران و اسلام از رنگارنگی فرهنگی خاصی برخوردار بود... این چند فرهنگی یا برخورداری از سرچشمه‌های فرهنگ‌های گونه‌گون، در شخصیت شاعران و نویسندگان آن سامان هم تأمل برانگیز است و جای آن است که موضوع پژوهش خاصی قرار گیرد. برخی از سخن‌سرایان اران در خانواده‌ای به بار آمده‌اند که از یک‌سو نژاد از قوم دیگر دارند، یا زیستن در محیطی آمیخته از نژادهای گونه‌گون سبب آشنایی آنان با زبان‌ها و آیین‌ها و فرهنگ‌های دیگر شده است» (ریاحی، ۱۳۶۶: ۱۶). در کنار دیگر زبان‌ها و گویش‌ها، زبان ترکی نیز یکی از زبان‌های رایجی بوده است که مردمان زیادی در منطقه آذربایجان آن روزگار بدان تکلم می‌کرده‌اند. با این اوصاف، طبیعی است که زبان و فرهنگ و باورهای ترکی در اشعار شاعران آن خطه بازتاب و انعکاس یابد، و از آنجا که خاقانی نسبت به دیگران «با زادگاهش آذربایجان پیوند هرچه تنگ‌تری داشته است، و بی‌آشنایی اساسی با زندگی سیاسی و فرهنگی خاور ماورای قفقاز درک وضعی او دشوار می‌نماید» (ریپکا، ۱۳۷۰: ۳۱۳). پس جلوه‌های زبان و فرهنگ ترکی می‌تواند در آثار او بازتاب بیشتری داشته باشد.

با وجود اذعان محققان به ضرورت انجام چنین پژوهشی، تاکنون تحقیقی در این زمینه صورت نگرفته است. تنها در کتاب *خاقانی شروانی، حیات، زمان و محیط او*، با اشاره به چند موردی اهمیت این موضوع یادآوری شده است (ر.ک: کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۲۳۰-۲۳۸). از این رو، لازم است پژوهشی مستقل در این خصوص انجام گیرد تا با نشان دادن تأثرات خاقانی از زبان و فرهنگ محیط

خود، هم جنبه‌های زیباشناختی اشعار وی بیشتر نمایان شود و هم فهم و تفسیر مضامین و تصاویر برخی از ابیات او میسور گردد.

بخشی از این پژوهش به شیوه میدانی صورت گرفته است. علاوه بر استناد به منابع معتبر، به مواردی نیز استشهد شده است که هم‌اکنون بر زبان مردم آذربایجان جاری است. در این سطور کوشش شده است رد پای بخشی از مضامین و بن‌مایه‌های شعری خاقانی که به صورت کنایات و تمثیلات و باورها از فرهنگ ترکی در دیوان او وارد شده است، نشان داده شود.

زمان و زبان خاقانی

می‌دانیم که از زمان سلجوقیان با مهاجرت ترکان، زبان ترکی در آذربایجان رو به گسترش نهاد (ر.ک: کسروی، ۱۳۲۵: ۱۲). در دهه‌های میانی سده پنجم قمری جریان وسیعی از «عناصر ترک آسیای میانه به ایران و از آنجا به مرزهای ارمنستان و بیزانس سرازیر شده بود ... از همین دوره بود که این سرزمین به یافتن صبغه قومی و زبانی ترک آغاز کرد و این صبغه را تا به امروز حفظ کرده است» (باسورث، ۱۳۶۶: ۴۹). با این که آن زمان و پیش‌تر از آن در خطه آذربایجان مردم به زبان و گویش‌های مختلف تکلم می‌کرده‌اند اما از حدود نیمه دوم قرن پنجم هجری با نفوذ بیشتر ترکان در سایه دولت سلجوقیان، زبان ترکی به تدریج زبان رایج و عمومی مردم آذربایجان شده و در بخش‌های وسیعی از مناطق ایران گسترش یافته و زبان بخش‌هایی را به زبان ترکی تغییر داده است: «حضور حکام ترک در خوارزم پس از برافتادن شاهان مأمونی در سال ۴۰۸ق/۱۰۱۷م. که در ابتدا از سوی غزنویان حکومت می‌کردند و سپس از سوی سلجوقیان به سود فرایندی تمام شد که در نتیجه آن خوارزم از سرزمینی از لحاظ قومی و فرهنگی ایرانی، رفته رفته به سرزمینی ترک مبدل گردید» (همو، ۱۴۱). با این که در زمان خاقانی یعنی در دوره سلجوقیان زبان رسمی فارسی بود و «برخلاف روش معمول ایام محمود غزنوی، مکاتبات اداری دربار با این زبان انجام می‌گرفت [اما] امواج افزایش ترکان در پاره‌ای از نواحی تأثیر سریعی بر زبان گذاشتند، تا آنجا که اصطلاحات ترکی حتی در مراتب زبان ادبی نیز نفوذ کردند» (ریپکا، ۱۳۶۶: ۵۲۱). پس در زمان خاقانی زبان ترکی به‌طور گسترده در آذربایجان، از جمله در شروان و تبریز - زادگاه و محل اقامت خاقانی - نیز این زبان شکل گرفته و رواج بیشتری یافته بود.

زبان مادری خاقانی خود موضوعی است که گرچه تاکنون به‌طور جدی بدان پرداخته نشده است؛ اما بررسی آثار محققان به‌خوبی نشان می‌دهد که آن‌ها اتفاق نظری با هم در این مورد ندارند؛ برخی زبان مادری خاقانی را ترکی، و برخی فارسی می‌دانند. محمدمامین ریاحی در مقدمه کتاب *نزه‌المجالس* زبان شاعران حوزه اران از جمله خاقانی را «فارسی ارانی» و سبک آن‌ها را «سبک ارانی» می‌داند. ناگفته نماند که لهجه ارانی مثل لهجه‌های آذری، گونه‌یی از زبان پهلوی محسوب می‌شود. (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۸) برخی نیز زبان خاقانی را آذری قلمداد کرده‌اند: «از قرائن چنین برمی‌آید که زبان مادری خاقانی، آذری بوده است؛ او در سروده‌های خود، زادگاهش را شهر شروان دانسته است. شروان هم‌اکنون در جمهوری آذربایجان قرار دارد و مردم آن به آذری سخن می‌گویند» (فضلیت، ۱۳۸۸: ۱۶۲). غفار کندلی هریسچی با اقامه دلایلی، زبان مادری خاقانی را ترکی غزی دانسته است (ر.ک: کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۶۰-۶۹). عده‌ای نیز در پارسی‌بودن زبان مادری خاقانی تردید کرده‌اند. علی دشتی معتقد است: «وجه امتیاز خاقانی از تمام گویندگان بالأخص از سعدی در همین امر است که کلمات را در معانی خاصی که دور از الف‌ت اهل زبان است، به کار می‌برد اصطلاحات و ترکیباتی که فقط در کتب لغت ضبط شده است و عامه را با آن‌ها آشنایی زیادی نیست، استعمال می‌کند. شاید بتوان این تمایل خاقانی را بر این حمل کرد که فارسی، زبان مادری وی نبوده و به نیروی تحصیل و مطالعه و تبخّر در لغت و ادب بر آن مسلط شده است و به همین دلیل، در دیوان وی مصطلحات لغوی بیشتر از هر شاعر دیگر هست» (دشتی، ۱۳۳۶: ۱۰۵ و نیز ر.ک: همو: ۱۳۵۷: ۱۶). بعضی نیز وجود کلمات ترکی در دیوان خاقانی را دلیل آشنایی شاعر با این زبان می‌دانند (ر.ک: معدن‌کن، ۱۳۷۵: ۱/ ۸۰).

یکی از شبهاتی که تُرک‌زبانی خاقانی را مورد تردید قرار می‌دهد این است که آثار موجود از خاقانی به زبان فارسی است و هیچ بیتی یا عبارتی به ترکی در آن‌ها دیده نمی‌شود. در رفع این شبهه، عده‌ای معتقدند که مقادیر کثیری از سروده‌های ترکی خاقانی باقی مانده و اکنون برخی از آن‌ها، ورد زبان مردم آذربایجان است؛ این بخش از سروده‌های شاعر «سینه‌به‌سینه و نسل به نسل برای ما به یادگار رسیده و اکنون جزو گنجینه گران‌بهای فولکلور آذربایجان شده است» (سلطانف، ۱۳۵۴: ۴۹ و ۵۰). محققانی نیز به وجود اشعار ترکی خاقانی با ذکر شواهدی اذعان کرده و حتی مثنوی ترکی «حلیه» را از خاقانی و یا منسوب به وی دانسته‌اند^۳ (ر.ک: زنجانی، ۱۳۹۴: ۱۷۲-۱۷۶).

سرزمینی که خاقانی در آن رشد و زندگی کرده است، علاوه بر وجود اقوام تُرک در آن، خود نیز تحت حکومت فرمانروایان تُرک اداره می‌شده است، از این رو تأثیر و بازتاب زبان و فرهنگ ترکی در آثار خاقانی نیز امری بدیهی به نظر می‌رسد؛ آثار خاقانی سرشار از واژگان ترکی است که نشان می‌دهد وی بدین زبان تسلط کامل داشته است؛ خاقانی، پدر خود یعنی علی نجار را - که از نظر قومیت، ترک عجمی بود - طغانشاه خانواده می‌شمرد و مادر خود را هم، ملکه-آلتون - او می‌دانسته و خودش را نیز سنقر دکان او خوانده است. اگر دیگران، خاقانی را به پارسی فحش دهند، چرخ به ترکی پاسخشان را می‌دهد. درست است که غالب آثار و اشعار خاقانی «به زبان دری است، ولی قالب و مضمون آن‌ها به وضوح تمام، بر مردمی بودنشان دلالت می‌کند؛ وانگهی ویژگی قومی تنها محدود به زبان نیست، لوازم دیگری نیز دارد که نباید از نظر دور داشت. یکی از آن لوازم نخستین آن‌ها بازتاب احساسات و هیجانات، اعتقادات و طرز تفکر محیط جغرافیایی و مدنی حیات گذشته و حال و آینده مردمی است که ایشان از میان آن‌ها برخاسته است. قطران، عین القضاة میانجی و خاقانی آثارشان طوری است که گویی به ترکی می‌اندیشیده و به فارسی و عربی می‌سروده و می‌نوشته‌اند و یا خود آثار خویش را بدان زبان‌ها ترجمه می‌کرده‌اند. شاعرانی چون نظامی، خاقانی و... اگر به زبان مادری نوشته و سروده‌اند، به اقتضای زمان رفتار کرده‌اند» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۶۴).

حاصل آن که، خاقانی چه تُرک زبان باشد و چه تحت تأثیر محیط و از راه تحصیل و مطالعه در این زبان مهارت یافته باشد، باز شکی در این نیست که او زبان ترکی را به خوبی می‌دانسته است. پس بر این اساس نیز نمی‌توان تأثیر زبان و فرهنگ ترکی را در آثار خاقانی نادیده گرفت، چه «طرز حیات ترکانه خاقانی شروانی نه تنها در دیوان او جا به جا به چشم می‌خورد بلکه سراسر کلیات او را فراگرفته است» (همو، ۱۳۷۴: ۶۵). از سویی بدون توجه بدین مهم نمی‌توان بخشی از مضامین و تصاویر اشعار خاقانی را به درستی تفهیم و تفسیر کرد. البته این امر منحصر به آثار خاقانی نیست بلکه درباره آثار همه شاعران و نویسندگان خطه آذربایجان صدق می‌کند و می‌توان پژوهشی گسترده در این مورد انجام داد. از باب مثال و نشان دادن اهمیت این موضوع، بیتی از نظامی گنجوی را بررسی می‌کنیم:

دام نه‌ای دانه‌فشانی مکن با چو منی مرغ‌زبانی مکن

(نظامی، ۱۳۸۰: ۱۰۵)

این کنایه چنان که از مصرع نخست آن برمی آید، حکایت از رفتار صیادان و کبوتربازان دارد که برای به دام انداختن پرندگان، دانه می ریختند و صدای مرغان و پرندگان را تقلید می کردند و بدین شیوه آن‌ها را شکار می کردند، چنان که در بیت زیر نیز دیده می شود، شاعران با استفاده از این فعل صیادان، مضمون آفرینی کرده اند:

ز آن که صیاد آورد بانگ صفیر تا فریید مرغ را آن مرغ گیر

(مولوی، ۱۳۸۲: ۱۸)

این بیت نظامی نیز بی شک بر همین اساس، مضمون سازی شده است اما آنچه مهم است، این است که بدون توجه به مصرع نخست، فهم معنای مصرع دوم که معنی کنایه دارد، قدری دشوار و مبهم می نماید. معنی کنایه آن این است که به من پاسخ درست و روشنی بده و به تعبیر عامیانه یعنی به من کلک نزن. به احتمال بسیار زیاد، نظامی این کنایه را از زبان ترکی وارد شعر فارسی کرده است (ر.ک: انزایی نژاد، ۱۳۷۸: ۱۰۰ و زنجانی، ۱۳۸۷: ۱۱۵). هنوز در آذربایجان در پاسخ شخصی که بخواهد دیگری را با عبارات پردازی و لفاظی فریب دهد و او را مطیع خواست‌های خود قرار دهد، گویند: «منه قوش دلیلی اوخوما» یعنی: (برای من مرغ زبانی مکن). در حالی که در زبان فارسی چنین کنایه‌ای به کار نمی رود.

بررسی چند واژه ترکی

کلمات ترکی در دیوان خاقانی فراوان به کار رفته است که احصای تمامی آن‌ها در اینجا ضرورتی ندارد. چه بخشی از آن واژه‌ها در معنای قاموسی خود به کار رفته اند و جنبه ادبی و بلاغی ندارند. هدف ما در این نوشته،

بیشتر معطوف به آن بخش از جنبه زبانی است که کاربرد ادبی و بلاغی دارد و یا این که کلمات خاصی هستند که شاعر آن‌ها را آگاهانه جهت خلق مضامین جدید و تصاویر شعری خود برگزیده است. همچنین کلمات و واژگان دخیلی که از طریق محیط زندگی شاعر در زبان شعری وی ورود پیدا کرده اند. به عنوان مثال، واژه «کلبتین» در این بیت خاقانی از چنین مواردی است:

به کلبتینم اگر سر جدا کنی چون شمع نکوبد آهن سرد طمع کدینه من

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۹۱۲)

واژه «کلبتین» (مثنی از کلبه) در اصل، عربی و به معنای «انبر و گاز انبر» است؛ این واژه دخیل - با وجود سابقه کاربرد آن در ادب فارسی - در محیط گذشته و کنونی آذربایجان کاربرد بیشتر و

متفاوتی دارد؛ امروزه نیز مثل گذشته، واژه (کلبتین) در مناطق مختلف آذربایجان برای نوع خاصی از انبر به کار می‌رود، همچنین در مقام تحقیر و استهزاء، دندان کسی را به کلبتین تشبیه می‌کنند یا در مقام نفرین به کسی می‌گویند: «دیشین کلبتینه گل‌سین» یعنی: (دندان گرفتار کلبتین شود!). برای این که در قدیم گویا برای کشیدن دندان از همین کلبتین استفاده می‌شده است. پس چنان که می‌بینیم این واژه در زبان ترکی استحال یافته و بومی آن زبان شده است که گویی اصلاً ترکی بوده است. از همین رو به نظر می‌رسد که ورود واژه (کلبتین) در شعر خاقانی تحت تأثیر محیط زندگی وی بوده است.^۴

اینک چند لغت ترکی را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

• آق سنقر و قراسنقر

آق سنقری است روز و قراسنقری است شب بر هر دو نام بنده و مولا برافکند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۳۷)

«سنقر» که در ترکی عثمانی به صورت «سُنکُقر» آمده، نام پرندۀ‌ای از پرندگان شکاری است. (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۰۰) خاقانی گاهی با اضافه کردن صفت «آق» و «قرا»، از راه تشبیه و استعاره، با آن تصویرسازی می‌کند؛ خاقانی روز را - که سفید و روشن است - به «آق سنقر = باز سفید»، و شب را - که تیره و تاریک است - به «قراسنقر = باز سیاه» تشبیه می‌کند؛ وجه شبه این تشبیه علاوه بر سیر و حرکت و پرواز کردن، می‌تواند شکار کردن نیز باشد، همچنان که بازهای سفید و سیاه با پرواز خود به دنبال شکار می‌روند، شب و روز نیز با سیر و گردش خود در پی شکار عمر انسان‌ها هستند.

• سو

ترک سن سن گوی توسن خوی سوسن بوی من گر نکه کردی به سوی من نبردی سوی من

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۵۰)

در این بیت شاعر با ایراد سه واژه ترکی «سن»، «سن» و «سو» تصویر زیبایی خلق کرده است، عبارت «سن سن» - که توضیح آن خواهد آمد - سبب شده است که شاعر جهت رعایت آرایه جناس، کلمات «توسن» و «سوسن» را بیاورد؛ از طرفی با آوردن کلمه ترکی «سو» به معنی «آب / آبرو»، جناس تام زیبایی را با کلمه فارسی «سو» به معنی «سمت و سو و جهت» آفریده است. حضور این کلمات، با تکرار حرف «س»، موجب ایجاد نغمه حروف و صنعت واج آرایه در بیت شده است و موسیقی بیت را نیز موزون‌تر و گوش‌نوازتر کرده است. شاعر از نظر محتوایی هم، خصوصیات

معشوقش را در موجزترین عبارات بیان نموده است. معشوقی که زیبارو، ترک‌زبان، تندخو و خوش‌بو است و اگر توجهی به سوی شاعر می‌کرد، دیگر آبروی شاعر نمی‌رفت.

• اتمک

تن گرچه سو و اتمک از ایشان طمع کند کی مهر شه به اتسز و بغرا برافکند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۵۰)

اساس این بیت هم از نظر تصویرسازی و هم از نظر محتوایی و معنایی بر روی چهار کلمه ترکی «سو»، «اتمک»، «اتسز» و «بغرا» استوار است. «سو» به معنی آب است که توضیح آن گذشت. «اتمک» که به صورت‌های «اتماک» و «اکمک» نیز آمده است، در لغت ترکی به معنی نان است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۶۱). امروزه نیز این واژه در بخش‌هایی از آذربایجان و در میان ترک‌های استان مرکزی به کار می‌رود. «اتسز» یا «آتسز» اسمی است که از ترکیب اسم «آت = آد = نام // آت = اسب // آت = گوشت» و ادات سلب «سز» ساخته شده است و بر این اساس می‌تواند به معانی بی‌نام، بی‌اسب و بی‌گوشت (مجازاً نحیف لاغر) باشد. اتسز اینجا نام سومین فرمانروا از سلسله خوارزم‌شاهی است که از حدود ۴۷۰ تا حدود ۶۲۸ ه. ق. از جانب سلجوقیان در خوارزم امارت داشته است. «بغرا» در لغت ترکی به معنی شتر نر است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۳۴۸). بغرا در اینجا نیز نام یکی از پادشاهان خوارزم بوده است. خاقانی به جهت ترک بودن اتسز و بغرا بر آن است که نیازهای ضروری خود - یعنی آب و نان - را به زبان ترکی از آن‌ها طلب کند و مسلماً این نوع مطالبه‌گری از منظر روان‌شناسی برای رسیدن به مقصود بسیار مؤثر است.

• التون/آلتون

اوست طغانشاه من، مادرم التون اوست من به رضای تمام سنقر دکان او

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۶۶)

خاقانی این بیت را در مدح پدرش علی نجار سروده است. او در این بیت، علاوه بر مدح پدرش، از مادر و خودش نیز سخن به میان آورده و با هنرمندی تمام و با استفاده از الفاظ ترکی، همه اعضای خانواده‌اش را به تصویر کشیده است. خاقانی با استفاده از سه واژه ترکی «طغان»، «آلتون» و «سنقر» در این بیت تصویرسازی کرده است. طغان - که در اصل همان «توغان» و «دوغان» است - در ترکی به معنی باز و پرنده شکاری است. (هادی، ۱۳۸۶: ۳۲۸). آلتون - که به صورت «آلتن» و «آلتون» نیز آمده است - به معنی زر و طلا است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۲۱۸). برخی نیز آلتون را به درستی مرکب از

«آل» و «تون» دانسته‌اند: «آلتون (آل+تون) در لغت ترکی که در اصل مفهوم رنگ سرخ را افاده می‌کرده، به معنی طلا به خاطر رنگ سرخ آن آمده است» (هادی، ۱۳۸۶: ۸۰). آلتون نیز نامی بوده است که در ترکی بر کنیزکان می‌نهادند. در این بیت خاقانی نیز به مجاز و عام از آن، کنیز خواسته شده است (کزازی، ۱۳۸۹: ۵۰۶ و ۵۰۷). سنقر هم در لغت ترکی به معنی مرغ شکاری است که در این بیت مجازاً به معنی بنده و چاکر است. پس سنقر با طغان از نظر لغوی تناسب معنایی دارد؛ از سویی ارتباط سنقر با طغان‌شاه در این است که پادشاهان پیوسته با سنقر شکار می‌کردند.

• سن سن / سن سن گفتن

مراد در پارسی فحشی که گویند به ترکی چرخشان گوید که سن سن

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۳۲۰)

«سن سن» تکرار دو واژه «سن» است. کلمه سن، ضمیر است به معنی «تو». با این لفظ «ترکان، خردسالان و خدمتکاران و نیز کسی را که از لحاظ سال و مرتبه کمتر از گوینده باشد، مخاطب سازند و برای کسی که دارای حرمت و بزرگی و مرتبه باشد، «سز» به کار برند - با زاء - . عُزَن قضیه را وارونه کرده‌اند و به بزرگسال «سن» - با نون - گویند و به خردسال «سز» - با زاء - و برای جمع هم همچنین «سز» گویند و در آن ایشان را قیاسی است زیرا «سز» اسم جمع است» (کاشغری، ۱۳۷۵: ۶۹۴). در بیت مذکور نیز خاقانی بر آن است که اگر او را به زبان فارسی فحش دهند، چرخ در پاسخشان به ترکی خواهد گفت: «سن سن» یعنی «تویی / تو هستی / خودتی». ناگفته نماند اوحدی مراغه‌ای نیز «سن سن» را در همین معنی به کار برده است:

گوید که «سن سن» ترک من، چون گویمش نامهربان و مهربان می‌خوانمش این را نمی‌گوید که «سن»

(اوحدی، ۱۳۴۰: ۳۰۷)

شایان ذکر است که لفظ «سن» دوم علاوه بر این که افاده تأکید می‌کند، کار فعل ربطی را هم انجام می‌دهد.

هنر خاقانی آن است که علاوه بر بهره گرفتن از این الفاظ در معنی قاموسی خود، آن را در معنی کنایی نیز به کار برده است؛ او چنان که در بیت زیر می‌بینیم، عبارت «سن سن گو» را به معنی «ترک زبان» به کار برده است:

تُرکِ سن سن گوی توسن خوی سوسن بوی من گر نگه کردی به سوی من نبردی سوی من

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۵۰)

نکته جالب این است که خاقانی در این بیت با آوردن واژه «تُرک» در کنار عبارت «سن سن گو» ابهام زیبایی خلق کرده است؛ وی از لفظِ تُرک، دو معنی «ترک زبان و زیبارو» را اراده کرده است که اینجا بیشتر، مراد همان «زیبارو» است. چون عبارت «سن سن گو» خود به معنی «ترک زبان» به کار رفته است. بر این اساس نیز وی «سن سن گفتن» را در معنی کنایی «به ترکی سخن گفتن» به کار برده است؛ آنجا که می گوید:

کو شه طغان جود که من بهر اتمکی پیشش زبان به گفتن سن سن در آورم

(همو: ۲۴۲)

یعنی شه طغان بخشنده‌گی کجاست که من برای طلب نان در پیش وی به زبان ترکی سخن

بگویم؟

ابداع معانی کنایی از عبارات «سن سن گو» و «سن سن گویی» در همین معنی بدین جهت است که عبارت «سن سن» صرفاً در زبان ترکی به کار می‌رود؛ مانند حرف «ضاد» که چون تنها در زبان عربی به کار می‌رود و تلفظ درست آن از ویژگی‌های اعراب است، از این رو، اعراب را «الناطقین بالضاد» نامیده‌اند؛ در ادبیات عرب نیز عبارت «مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ» را کنایه از عرب زبان فصیح دانسته‌اند؛ بر همین اساس نیز حضرت رسول (ص) فرموده‌اند: «أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ» (مجلسی، بی تا: ۲۷۵).

دیگر این که خاقانی «سن سن گفتن» را در معنی کنایی «لیبک گفتن» نیز به کار برده است؛ چنان که

در این بیت گوید:

سن سن گویان به روی مولی نی‌نی گویان ز دست دنیا

(خاقانی، ۲۵۳۷: ۱۵۲)

قرینه «نی‌نی گویان» نشان می‌دهد که خاقانی عبارت «سن سن گویان» را دقیقاً به

معنی «لیبک گویان» به کار برده است. در بیت زیر نیز ظاهراً همین معنی را اراده کرده است:

نایب تنگری تویی کرده به تیغ هندوی سنقر کفرپیشه را سن سن گوی تنگری

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۲۴)

کنایات و تمثیلات

بخشی از کنایات و تمثیلات آثار خاقانی برگرفته از زبان ترکی است که وی با مهارت و هنرمندی تمام، آن‌ها را از زبان و فرهنگ ترکی وارد ادبیات فارسی کرده است. از باب مثال به چند مورد اشاره می‌شود.

• بر در کردنِ ماکیان و زندانی کردنِ گربه

پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده ماکیان بر در کنند و گربه در زندان سرا

(همو: ۲)

خاقانی در این بیت، نخست به طریق استعاره تهکّمیه از اشخاص خسیس و مُمسک با لفظ «کریمان» یاد کرده است تا بخیل بودن آن‌ها را بیشتر نشان دهد؛ از سویی با ذکر تعابیر کنایی «بر در کردنِ ماکیان» و «زندانی کردنِ گربه»، شدتِ خساست آن‌ها را و ضوحاً به نمایش گذاشته است. با این توضیح که این افراد ممسک وقتی بر سر سفره می‌نشینند از ترس این که مبادا مرغ و گربه از سفره آن‌ها چیزی خورند، آن‌ها را از خود می‌رانند و یا زندانی می‌کنند. تا جایی که نگارنده جست و جو کرده است، چنین تمثیلات کنایی در جای دیگر نیامده است و امروزه نیز به طور عام در میان مردم ایران زمین استعمال نمی‌شود، اما تحقیق میدانی نشان می‌دهد که همین تمثیل با همین مضمون در میان بخشی از مردم آذربایجان هنوز رایج است. آن‌ها وقتی بخواهند شدتِ خساستِ کسی را به تصویر کشند، می‌گویند: «فلانی ایتین پیشیکین گوزون [یا: آل آیقین] باغلاب» یعنی: «فلانی چشم [یا: دست و پای] سگ و گربه را بسته است». بر این اساس به احتمال زیاد خاقانی این تصویرسازی را از فرهنگ و زبان ترکی اخذ کرده است.

• بر انگشت پیچیدن

گفت بیهوده بر انگشت میبچ بر کسی کو به تو انگشت نماست

(همو: ۵۵۶)

«بر انگشت پیچیدن» در متون قدیم یافت نشد و امروزه نیز در میان مردم ایران جز در آذربایجان استعمال ندارد نیز معنای کنایی آن برای غیر ترک‌زبانان به روشنی معلوم نیست. «بر انگشت پیچیدن» کنایتاً به معنی «دست انداختن، دست‌آویز قرار دادن» است، به احتمال بسیار قوی این عبارت عیناً از ترکی ترجمه شده است که می‌گویند: «فلانی منی بارماقینا سربیب» یعنی: «فلانی مرا را به انگشتش پیچیده است». در این عبارت واژه «بیهوده» قرینه‌ای است که ترجمه شدن آن را از ترکی بیشتر تقویت می‌کند، چون در ترکی نیز وقتی کسی بداند که دیگری او را بیهوده دست انداخته است،

می‌گوید: «فلانی مَنی مُفْتَسِّینَه بارماقینا سربیب». امروزه این کنایه یکی از کنایات رایج و پُراستعمال در میان مردم آذربایجان است؛ حتی آن‌ها مواقعی نیز از این کنایه جهت اختصار تنها به لفظ «سربیب = پیچیده است. [یعنی: به انگشتش پیچیده است]» و در مقام نهی و بازداشتن کسی از این فعل، به لفظ «سربیمه = میبچ [یعنی: به انگشتت میبچ]» اکتفا می‌کنند.

• سیاه‌پستان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد این زال سپید ابرو وین مام سیه‌پستان

(همو: ۳۶۰)

شارحان به استناد فرهنگ‌ها «مام سیه‌پستان» را در این بیت، کنایه از زنی دانسته‌اند که فرزندش زنده نمی‌ماند یا زنی که به هر طفلی شیر دهد، آن کودک زنده نمی‌ماند (ر.ک: ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۳۵؛ کزازی، ۱۳۸۹: ۲۵۹ و ۴۸۵). تا جایی که نگارنده این سطور جستجو کرده است، ظاهراً این ترکیب کنایی در جایی جز در دیوان خاقانی نیامده است. از سویی امروزه نیز در ایران به جز در خطه آذربایجان کاربردی ندارد؛ زنان آذربایجان این کنایه را در مقام تحقیر و تقبیح و برای بیان شومی و منحوس بودن زنی به کار می‌برند و می‌گویند: «قره آمجک» یعنی «سیه‌پستان». بی‌شک خاقانی آن را از ترکی به فارسی برگردانده است و شاید یکی از دلایلی که امروزه نیز این کنایه در میان عموم مردم ایران رواج نیافته است، همین غرابت آن باشد. خاقانی در جایی نیز شب را به «سیاه‌پستان» بودن توصیف می‌کند و می‌گوید:

به شب گرچه پستان‌سیاه است و بر تن هزاران نُقَط شیرِ پستان نماید

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

• دو مادری

عشق تو را نواله شد گاه دل و گهی جگر لاغر از آن نمی‌شود چون بره دو مادری

(همو، ۶۸۸)

«بره دو مادری» کنایه از بره فریه است. (کزازی، ۱۳۸۹: ۴۰۳) امروزه در آذربایجان به بچه‌ای که خیلی چاق باشد، می‌گویند: «ایکی نندن سوت امیک (امیب)» یعنی: «از دو مادر شیر خورده است» یا می‌گویند: «ایکی ننه‌لی دی» یعنی: «دو مادری است».

• دنبه نهادن

اجلم دنبه نهاد از بره چرخ و شما همچو آهوربه مشغول چرایید همه

(همو، ۴۰۷)

«دنبه نهادن» چهار بار در قصاید خاقانی به کار رفته است که از باب اختصار به ذکر همین بیت اکتفا شد. دنبه نهادن، کنایه از دام نهادن و به خطر انداختن و فریفتن است (ماهیار، ۱۳۸۸: ۵۴۶ و کزازی، ۱۳۸۹: ۵۷۹). ظاهراً در قدیم جهت به دام انداختن برخی حیوانات گوشت خوار بر سر راه آنان دنبه می نهادند. هرچند این کنایه به ندرت در متون قدیمی به کار رفته است اما از همان مقدار نیز بیشترین سهم کاربرد آن، از آن شعرای آذربایجان بوده است. دیگر این که این کنایه امروزه در میان غیر ترک زبانان نه تنها کاربردی ندارد بلکه معنی آن نیز برای آن‌ها غریب است درحالی که همین کنایه به لفظ ترکی، هنوز هم یکی از کنایه‌های بسیار رایج و مستعمل در میان ترک زبانان است که می‌گویند: «فلانی منه قُویروخ قُویدی» یعنی: «فلانی به من دنبه نهاد» که کنایتاً یعنی: «مرا فریب داد». براین اساس به احتمال بسیار قوی این کنایه از زبان ترکی به فارسی راه یافته، و استعمال خاقانی نیز بیشتر تحت تأثیر محیط آذربایجان بوده است.

باورها و آیین‌ها:

آن دسته از آیین‌ها و باورهایی که از طریق دین و مذهب و یا از موارث خرد جمعی و کهن‌الگو به دست انسان‌ها می‌رسد، غالباً در میان عامه مردم مشترک است. اما آنجا که این باورها و آیین‌ها مبتنی بر نوع زبان و فرهنگ و قومیت و اقلیم خاصی باشد، قاعدتاً متفاوت جلوه می‌کند. چنان‌که در دیوان خاقانی نیز گاهی باورها و آیین‌هایی دیده می‌شود که نشان می‌دهد وی آن‌ها را از محیط زندگی خود کسب کرده است.

• منبر گرفتن

منبر گرفته مادر مسکینم از دست آن...

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۹۲)

عبارت «منبر گرفتن» در کتاب گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، بدون هیچ توضیحی در معنی کنایه «فریاد خواستن و پناه بردن» آمده است (کزازی، ۱۳۸۹: ۸۹۳). اما باید افزود که «منبر گرفتن» یکی از اعتقادات و باورهای دینی است که در میان زنان آذربایجانی شایع بوده و هنوز هم کم و بیش رایج است و آن بدین صورت است که وقتی زنی از دست کسی شاکمی می‌شود و یا در پی دفع

بلای نازل شده برمی آید، جهت دادخواهی به مسجد پناه می برد و در آنجا پایه های منبر را به دست می گیرد و با تکان دادن منبر با ناله و زاری، نفرین یا دعا می کند. با این باور و امید که خدای منبر و مسجد به داد وی خواهد رسید و شکایت و طلب او را بی پاسخ نخواهد گذاشت. از این رو، زنان در مواقع خاصی دست به این کار «منبر گرفتن» می زنند. خاقانی نیز در این بیت طنزآلود شکایت و پناه بردن مادرش را با عمل منبر گرفتن به تصویر کشیده است.

• آتش زدن به خرگاه مُرد

خرگاه عیش درشکنید و به تف آه ترکانه آتش از در خرگاه برآورید

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۲۹)

این ابیات که در رثای منوچهر شروانشاه سروده شده است به رسمی از رسوم ترکان اشاره می کند. (معدن کن، ۱۳۷۸: ۳۰۳/۱) ترکان به ویژه ترکان عشایر وقتی عزیزی را از دست می دادند، به جای دیگر کوچ می کردند و چادر و خیمه ای تازه برپا می کرده و خیمه قبلی را به جهت بدشگونی آتش می زدند. ترکان «نسبت به زندگی عزیزانشان دلسوزی و حساسیت زیادی نشان می دهند. مصیبت و از دست دادن نزدیکان برای آن ها بدشگونی بزرگی به شمار می آمد؛ از این رو چادر، تخت و اشیاء مرده را می سوزاندند.» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۲۳۵) امروزه نیز در بخش هایی از سرزمین ایران به ویژه در آذربایجان جامه های مُرده را آتش می زنند و یا خانه و محل زندگی خود را به جای دیگر نقل می دهند.

• رفتار زنان در مراسم عزاداری

مهره از بازو و معجز ز جبین باز کنید یاره از ساعد و یک دانه ز بر بگشایید
گیسوان بافته چون خوشه چه دارید هنوز بند هر خوشه که آن بافته تر بگشایید
سکه روی به ناخن بخراشید چو زر خون به رنگ شفق از چشمه خور بگشایید

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۶۱)

از آنجا که زنان از روحيات لطیف و حساس و عواطف شدید برخوردارند، از قدیم الایام به هنگام ماتم و مصیبت به شیوه های مختلف به نوحه و شیون و زاری می پرداختند به طوری که بسیاری از آن شیوه ها امروزه نیز در میان زنان به عنوان رسم و رسوم مقبول، تعمیم یافته است. کندلی هریسچی بر آن است که در ابیات فوق تصاویر شعری خاقانی برگرفته از فرهنگ رایج در میان زنان ترک است. او می نویسد: «از جمله مراسم عزاداری قومی (ترکان) این بود که زنان ماتم زده صورت خود را

خراشیده، موهایشان را کنده، به پشت بام می‌رفتند و زینت‌آلات طلا و نقره را از خود دور می‌ساختند» (کندلی هریسچی، ۱۳۷۴: ۲۳۶).

• استعمال واژه «خانه» به جای «زن»

مرد مسافر حدیثِ خانه که گوید زان غرضش زن بود که بانوی خانه است
بود مرا خانهٔ نخست و دوم خوب نیست سوم خانه خوب اگر چه بیگانه است

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۸۴۷)

نه تنها در قدیم اغلب زنان پرده‌نشین و مستور بوده و کمتر در جامعه حضور داشتند؛ حتی به هنگام خطاب نیز -از باب حرمت یا از روی غیرت- از ذکر صریح نام زنان خودداری می‌شده است و آن‌ها را با اسامی و القابی به غیر از نام خودشان خطاب و صدا می‌کرده‌اند. امروزه نیز همین باور وجود دارد چنان‌که در بسیاری از «مناطق روستایی بخصوص در آذربایجان، از بردن نام عیال و همسر برای رعایت ادب و همچنین غیرت، خودداری می‌کنند و (خانه) و (منزل) و غیره را به معنی (زن) و (همسر) به کار می‌برند» (معدن کن، ۱۳۷۵: ۱/ ۹۱ و نیز ر.ک: زنجانی، ۱۳۹۴: ۲۳۰ و ۲۳۱).

• خون خوردن از روی دوستی

رسم ترکان است خون خوردن ز روی دوستی خون من خورد و ندید از دوستی در روی من

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۵۰)

کزازی در شرح این بیت می‌نویسد: «در میان پاره‌ای از مردمان نافرهیخته در جهان کهن، رسم بوده است که زخمی بر تن خویش می‌زده‌اند؛ تا آن‌که با وی می‌خواسته‌اند پیمان دوستی ببندند، اندکی از آن بیاشامد؛ بدین سان، دو بیگانه، خویشاوند و همخون یکدیگر می‌شده‌اند» (کزازی، ۱۳۸۹: ۸۳۱) خاقانی این رسم را به ترکان نسبت داده و در ابیات دیگر نیز از این «آیین ترکان» سخن گفته است:

خون خوری ترکانه کاین از دوستی است خون مخور ترکی مکن تازان مشو

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۵۷)

خونم همی خوری که تو را دوستم بلی تُرک این چنین کند که خورد خون به دوستی

(همو، ۶۷۷)

خون به طور کلی «به عنوان محمل زندگی ملحوظ می‌شود. در کتاب مقدس آمده: خون زندگی است. گاه حتا خون به عنوان اصل توالد و تناسل به حساب می‌آید» (شوالیه و همکارش، ۱۳۸۲:

(۱۳۵) در اسطوره‌های مختلف نسبت به خون دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ این رسم دیرینه «خون خوردن» به صورت‌های دیگر در میان سایر اقوام نیز دیده می‌شود؛ چنان‌که «در عهد باستان و در اجتماعات خفیه چینی، در مراسم سوگند برادری از طریق قاطی کردن خون دیده می‌شود. ... و در زلاند نو تمام اشیایی که قطره‌ای از خون رئیس اعظم بر آن‌ها پاشیده می‌شود، تقدیس می‌شوند. ما در اینجا نمادگرایی عهد و بیعت با خون یا سوگند برادری با خون را باز می‌یابیم» (همان‌جا). ظاهراً این رسم باید ارتباطی با آیین جوانمردان و اهل فتوت داشته باشد، هرچند به گفته استاد شفیع کدکنی در کتب مربوط به آیین جوانمردی و فتوت اشاره‌ای به این رسم یافت نشده است، اما معتقدند: «[این رسم] بی‌گمان یک اعتقاد ایرانی کهن است به عنوان رمزی از یگانگی دو تن» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۶۸) چنان‌که اشاره شد، این رسم می‌تواند اساساً بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و نمادین داشته باشد و صرفاً اختصاصی به ترکان نداشته باشد، اما پر واضح است که خاقانی چنین باوری را از محیط خود کسب کرده است؛ بدین صورت که یا بعینه چنین رسمی را در میان ترکان روزگار خود مشاهده کرده است یا انتساب چنین رسمی به ترکان در آن زمان شایع بوده و خاقانی نیز بر همین اساس از آن مضمون ساخته است.

بازتاب سبک زندگی

یکی از نتایجی که از مطالعه آثار شاعران به دست می‌آید، بازتاب شیوه زندگی و لوازم معیشتی آن‌ها است که به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم موجب خلق مضامین و تصاویر شعرشان شده است. کشف این موارد می‌تواند در فهم بهتر آثار شاعران و نویسندگان یاریگر باشد و دوران و فضای محیط زندگی آن‌ها را به‌خوبی ترسیم کند؛ به‌عنوان مثال سرما و گرمای شدید مناطق سردسیر و گرمسیر و ملزومات آن‌ها از جمله بن‌مایه‌هایی است که می‌تواند در مضامین نوشته‌ها و سروده‌های افراد متعلق به هر کدام از آن مناطق نمود و ظهور داشته باشد. چنان‌که سرمای شدید آذربایجان به انجای مختلف در آثار خاقانی بازتاب یافته و موجب خلق بسیاری از تصاویر شعری وی شده است؛ اینجا از باب مثال به دو مورد اشاره می‌شود.

• سنبله رز

سرد است سخت سنبله رز به خرمن آر
تا سستی‌ای به عقرب سرما برافکند

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۳۴)

خاقانی در این بیت برای مقابله با سوزش شدید سرما، خواهان «سنبله رز = شاخه‌های تاک» است. او در این بیت و ابیات بعدی با مضامین مختلف، شدت سرمای منطقه آذربایجان را به خوبی به تصویر کشیده است، سنبله رز یکی از قراینی است که نشان می‌دهد که شاعر این تصویر را براساس مشاهدات عینی و تجربه شخصی خود از محیط زندگی اش خلق کرده است. آذربایجان از قدیم به داشتن کثرت باغات انگور معروف بوده است. مردمان آن دیار شاخه‌های هرس شده درختان انگور را جمع آوری می‌کردند و برای پختن نان یا برای گرم نگه داشتن خانه در فصل زمستان از آن استفاده می‌کردند. هر چند ممکن است به جز آذربایجان هم در دیگر مناطق سردسیر ایران نیز قضیه این چنین بوده است، اما «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند.» مهم این است که خاقانی این تصویرسازی را مستقیماً از مشاهدات محیط زندگی خود اخذ کرده است.

• صلیب روزن

به صور صبحگاهی برشکافم صلیب روزن این بام خضرا

(خاقانی، ۱۳۸۲: ۲۴)

در این بیت، «صلیب» به معنای مصطلح نجومی آن به کار رفته است و آن «خط چهار گوشه [است] که از تقاطع خط محور و معدل النهار در فلک عندالذهن فرض کرده می‌شود.» (رامپوری، ذیل: صلیب) اما به گفته عبدالوهاب حسینی «ایراد لفظ روزن به جهت آن است که در روزن‌ها نیز بدین شکل چوب‌هایی می‌گذارند که مانع آمد و شد بعضی حیوانات شود.» (قزوینی، ۱۳۸۸: ۱/۱۲۴ و نیز؛ ر.ک. ماهیار، ۱۳۸۶: ۵۹) کزازی نیز در توضیح صلیب - بدون اشاره به مفهوم نجومی آن - چنین نوشته است: «خاقانی از صلیب روزن، چوبه‌های چلیپاوار برهم نهاده را می‌خواهد، در دریچه خرد زندان که از آن به آسمان لاژوردین می‌نگریسته است» (کزازی، ۱۳۸۹: ۶۶).

این تصویر سازی می‌تواند برگرفته از محیط زندگی شاعر باشد، مضاف بر این که در سال‌های نه چندان دور - که نگارنده این سطور نیز بعینه شاهد آن بوده است - بدون استثنا در وسط خانه‌های روستایی آذربایجان جهت گرم نگه داشتن خانه‌ها در فصل زمستان تنوری درست می‌کردند و به موازات این تنور نیز در سقف خانه دریچه گردی به نام «باجا/ باجه» تعبیه می‌کردند، بر روی این باجه، جهت جلوگیری از ورود برف و باران یا افتادن برخی حیوانات به درون خانه، حلقه چوبینی - که وسطش صلیب وار بود و با نایلونی سفید پوشیده می‌شد - قرار می‌دادند. معمولاً این تنورها را در

ایام زمستان به وقت صبح روشن می‌کردند و وقتی که تنور روشن می‌شد، باید حلقه صلیبی شکل باجه را برمی‌داشتند تا دود تنور از خانه بیرون رود. شاید تصویرسازی خاقانی نیز بر همین اساس بوده است که می‌خواهد صلیب آسمان (روزنه زندان) را با صور صبحگاهی (دعا و آه) خود بشکافد.

نتیجه‌گیری

خاقانی در محیط آذربایجان زندگی کرده است که در آن روزگار، سیطره فرهنگ و زبان ترکی بر آن و در آن، رو به رشد و گسترش بود. زبان مادری خاقانی، چنان که برخی محققان برآن‌اند، چه ترکی بوده باشد و چه وی این زبان را از روی مطالعه و تحقیق و تأثیر محیط زندگی‌اش آموخته باشد، جای هیچ تردیدی نیست که او با زبان و فرهنگ ترکی کاملاً آشنا بوده است؛ چنان که در این پژوهش با ارائه شواهدی نشان داده شد، جلوه‌های گوناگون زبان و فرهنگ ترکی در مجموعه آثار خاقانی به روشنی نمایان است. استفاده شاعر از لغات بی‌شمار ترکی بخشی از این موارد است. آثار خاقانی سرشار از تمثیلات و کنایات و باورها و آیین‌هایی است که وی بسیاری از آن‌ها را بعینه از زبان و فرهنگ ترکی اخذ و ترجمه کرده است. بنابراین بدون توجه بدین امر، بخشی از ظرایف هنری و معنا و مفاهیم اشعار خاقانی به شایستگی و درستی قابل فهم و تبیین نیست.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- آذربایجان در قدیم «از شمال به اران و از جنوب غربی به آشور و از مغرب به ارمنستان و از مشرق به دو ایالت مغان و گیلان محدود می‌شده و پایتخت آن شهر گنجک بوده در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه، و عرب آن را کرنا و یونانیان گازرا می‌نامیده‌اند» (دهخدا، ذیل آذربایجان).
- ۲- منظور فضیلت از زبان آذری، لهجه و گویشی از زبان فارسی است. اما ادعا و حکم کلی ایشان که مردم جمهوری آذربایجان اکنون نیز به زبان فارسی آذری سخن می‌گویند، ناصواب است و با واقعیت مطابقت ندارد. تعریفی که ایشان از زبان آذری دارند، مفهومی است کلی که نمی‌توان مصداق روشنی برای آن در نظر گرفت. آنچه مسلم است امروزه زبان آذری به معنی حقیقی خود وجود ندارد، و شاید مراد ایشان از زبان آذری، لهجه‌هایی چون تاتی باشد که هم آمیخته با کلمات فارسی است و هم در بخش‌هایی از جمهوری آذربایجان رواج دارد! دیگر این که امروزه مردم جمهوری آذربایجان غالباً به زبان ترکی سخن می‌گویند. جای آن بود که نویسنده محترم از اشاره بدین حقیقت ناگزیر، غفلت و گریز نمی‌کردند.
- ۳- هرچند ممکن است اصالت این اشعار ترکی و انتساب آن‌ها به خاقانی مورد تردید باشد، اما خود این موضوع نیز که در آثار موجود از خاقانی هیچ نشانی از ترکی‌گویی یا ترکی‌سرایی دیده نمی‌شود، بیشتر

جای تردید دارد! و این امر یکی از موضوعات مهم و درعین حال مبهمی است که بدان پرداخته نشده است. از شاعرِ خلاقِ چون خاقانی که با زبان ترکی آشناست و از سویی اصرار در اظهار دانش و هنر خود دارد، نمی‌توان به سادگی پذیرفت که او هیچ سروده‌ای، ولو ابیاتی چند، به ترکی نداشته باشد؟ مگر این که بپذیریم ممکن است یا سروده‌های ترکی خاقانی همچون دیگر سروده‌های وی از بین رفته است: «چه بسا نوشته‌ها و شعرهایی که از ذهن پُرجوشش افضل‌الدین بدیل خاقانی تراویده و برجای نمانده باشد... بی‌گمان او هم در سال‌های دراز سیر سفر، در خلال سوانحی که گاه سیل مصیبت را بر سر او ریخته، و در پیوستن و گسستن از دربارها، و در گیرودار رقابت‌ها و رنجش‌هایی که در زندگانی او بسیار بوده، قسمتی از نوشته‌ها و سروده‌های خود را خواسته و ناخواسته از دست داده است» (استعلامی، ۱۳۸۷: ۴۰ و ۴۱) یا این که هنوز در پستوی موزه‌ها و کتابخانه‌ها نسخه‌ای در این زمینه از خاقانی موجود باشد که از دید محققان مغفول مانده و هنوز به دست ما نرسیده است و شاید با کشف نسخه‌ای سرنوشت مجهول این موضوع نیز به درستی معلوم شود که البته تحقق چنین امری در آینده دور از انتظار نیست، چنان که اخیراً نسخه‌هایی از دو نامه عربی خاقانی کشف شده است که در منشآت چاپی از وی نیامده است (ر.ک: ترکی، ۱۳۹۷: ۳۸-۱۹).

۴- کلمه «کلبتین» در متون قدیم فارسی نیز بدین معنی، کاربرد چندانی نداشته است و به ندرت در آثار امثال مولوی، سوزنی سمرقندی، سیف فرغانی و خاقانی دیده می‌شود. ناگفته نماند که محیط زندگی این شعرای یادشده هم اغلب ترک‌نشین بوده است. در آثار مولوی و امثالهم نمونه‌های بسیاری از تعبیر ارّانی و آذربایجانی دیده می‌شود، چرا که «بیشتر ساکنان ایرانی دیار روم و اطرافیان مولوی از مردم ارّان و آذربایجان بودند، که نزدیک‌ترین نواحی ایران به آن سرزمین بود، و تعبیرات آنان وارد زبان مولوی شده است» (ریاحی، ۱۳۶۶: ۲۹).

منابع

۱. استعلامی، محمد، (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی (بر اساس تقریرات بدیع‌الزمان فروزانفر)، تهران: زوار.
۲. انزایی‌نژاد، رضا، (۱۳۷۸)، پرده سحر سحری (گزیده مخزن‌الاسرار نظامی)، چاپ دوم، تهران: جام.
۳. اوحدی مراغه‌ای، اوح‌الدین، (۱۳۷۵)، کلیات اوحدی اصفهانی، چاپ دوم، تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
۴. باسورث، سی. ای، و همکاران، (۱۳۶۶)، تاریخ ایران کیمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، جلد پنجم، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۵. ترکی، محمدرضا، (۱۳۹۷)، «منشآت عربی خاقانی»، مجله ادب فارسی، سال ۸، شماره ۲، شماره پیاپی ۲۲، صص ۳۸-۱۹.
۶. خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن علی، (۱۳۸۸)، دیوان خاقانی، چاپ نهم، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
۷. (۲۵۳۷)، تحفه‌العراقین، چاپ دوم، به اهتمام یحیی قریب، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
۸. دشتی، علی، (۱۳۵۷)، خاقانی شاعری دیرآشنا، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۹. (۲۵۳۶)، قلمرو سعدی، تهران: امیرکبیر.
۱۰. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۴۵)، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. رامپوری، غیاث‌الدین محمد، (۱۳۷۵)، غیاث اللغات، چاپ دوم، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
۱۲. ریپکا، یان و همکاران، (۱۳۷۰)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران: گوتنبرگ و جاویدان خرد.
۱۳. (۱۳۶۶)، تاریخ ایران کیمبریج (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان)، جلد پنجم، گردآورنده: جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، دیدار با کعبه جان (درباره زندگی، آثار و اندیشه خاقانی)، چاپ هشتم، تهران: سخن.
۱۵. زنجانی، برات، (۱۳۸۷)، احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نظامی گنجوی، چاپ هشتم، تهران: دانشگاه تهران.

۱۶.(۱۳۹۴)، خاقانی شروانی (نکته‌ها از گفته‌ها)، تهران: امیر کبیر.
۱۷. سلطانیف، م، (۱۳۵۴)، افضل‌الدین خاقانی شروانی (فصلی از تاریخ ادبیات آذربایجان). اقتباس و ترجمه ح. صدیق، تهران: آذر کتاب.
۱۸. شروانی، جمال خلیل، (۱۳۶۶)، نزه‌المجالس، به تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی، تهران: زوار.
۱۹. شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، صور خیال در شعر فارسی، چاپ پنجم، تهران: آگاه.
۲۰.، (۱۳۸۷)، قلندر یه در تاریخ، چاپ سوم، تهران: سخن.
۲۱. شوالیه، ژان و گبران، آلن، (۱۳۸۲)، فرهنگ نمادها، جلد سوم، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران: جیحون.
۲۲. فضیلت، محمود، (۱۳۸۸)، «نگاهی به دوزبانگی در واژه‌های مرکب خاقانی»، مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز، دوره اول، شماره اول، پیاپی ۵۵/۱، صص ۱۷۲ - ۱۶۱.
۲۳. قزوینی، محمد، (بی تا)، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
۲۴. کاشغری، محمود بن حسین، (۱۳۷۵)، دیوان لغات‌الترک، ترجمه و تنظیم سیدمحمد دبیرسیاقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۵. کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۹)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چاپ ششم، تهران: مرکز نشر.
۲۶. کسروی، احمد، (۱۳۲۵)، آذری یا زبان باستان آذربایجان، چاپ سوم، بی جا.
۲۷. کندلی هریسچی، غفار، (۱۳۷۴)، خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۸. ماهیار، عباس، (۱۳۸۸)، مالک ملک سخن (شرح قصاید خاقانی)، تهران: سخن.
۲۹. مجلسی، محمدباقر، (۱۳۲۰)، بنادر البحار، ترجمه فیض الاسلام اصفهانی، تهران: انتشارات فقیه.
۳۰. معدن کن، معصومه، (۱۳۷۵)، نگاهی به دنیای خاقانی، سه جلد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۳۱. مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۲)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، تهران: هرمس.
۳۲. نظامی، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۰)، خمسه نظامی (مخزن‌الاسرار)، زیر نظر ی. ا. برتلس، تهران: ققنوس.
۳۳. هادی، اسماعیل، (۱۳۸۶)، لغتنامه جامع اتیمولوژیک ترکی- فارسی دیل دنیز، چاپ دوم، تبریز: نشر اختر.